

مقطع این است که مطلع اینها را که  
مرا گویند سعد از عشق او حاصل آنچه در لای  
ملا متشاهی گویند اینها احتشای بی مرهم

۴ - خواجه ابوالوفا . از اولیای کبیر است و مردم خوارزم خواجه را از غایت صفات ملکی بفرشته تشبیه کرده « پیر فرشته » میگویند و علوم ظاهر و باطن خواجه درجه کمال داشته و در تصوف مصنفات خوب دارد ، و مشهورست که علوم غریبه هم میدانست اما از او ظاهر نمیشد بلکه از غایت استغراق پروا نمیکرد ، و در علم ادوار و موسیقی نیز مهارت داشت و از رساله‌ای که در آن باب نوشته معلوم است . اگر اوصاف خواجه علیحده بویسند معلوم نیست که در يك جلد گنجد . اینجا بيك رباعی اختصار کرد :

بد کردم و اعتذار بد تر ز گناه  
دعوی وجود و دعوی قوت و حول  
ریرا که در او هست سه دعوی تباه :  
لا حول ولا قوة الا بالله .

مرقد مبارکش در خوارزم است .

۵ - مولانا حسین خوارزمی . مولانا در علم ظاهر شاگرد خواجه ابوالوفا قدس سره بود و در علم باطن مرید بود و از مشاهیر زمان خود بود . « مقصد اقصی » تصنیف اوست ، و مثنوی مولانا جلال الدین رومی و قصیده برده را بزبان ترکی خوارزم شرح نوشته و ذکر مصنفات هم دارد . اما اخلاق و صفاتش منافی صیاء عالم باطن او بود . در زمان شاهرخ میرزا او را جهت يك بیت تکفیر کرده بشهر هرات آوردند چون مردی دانشمند بود چیزی برو ثابت نتوانستند کرد باز بدیار خود روت . مطلع آن عزل این است . مطلع

ای در همه عالم پنهان تو و پیدا تو  
هم در ددل عاشق هم اصل مداواتو .

مولانا را در فقرات جین صوفی اوزنك (۱) شهید کرد ، قرش در پایان پای

خواجه ابوالوفاست

(۱) نسخة الف ترکی تن صوفی اوزنك

۶. شيخ آذرى. در اسفراين ظهور کرده شهرش شهرت گرفت، و در سن كهولت ميلش جانب سلوك افتاد و بحج رفته برسم سیرمتوجه هند گردید، و بخدمت بسیار اكابر و مشايخ مشرف شد، و همه ملوك آن ممالك مرید و معتقدار گشتند. گویند پادشاه چونه كه والی كلبركه بود يك لك زر تكلف كرد اما برسم خود جهت تعظیم تكلیف سر بر زمین نهادن هم فرمود، شيخ بآن وجه سرفرود نیاورد و این بیت را گفت: نظم

من ترك هند و جیفه چپیال کرده ام

باد بروت چونه بيك چو نمی خرم.

از هند برگشت و در اسفراين گوشه‌ای اختیار کرده بطاعت مشغول شد و بعضی كتب مثل «عجائب الدنيا» و «جواهر الاسرار» از شيخ است و دیگر مصنفات نیز دارد و دیوانش مشهور است. این مطلع از اوست: مطلع

باز شب شد چشم من میدان گریه آب زد

سپیل اشك آمد شبیخون بر سپاه خواب زد.

قبرش در اسفراين است، و خواجه او حمدستوفی كه فضائلش از شرح مستغنی است تاریخ وفات شيخ را «خسرو» یافته، و این فقیر تاریخ وفات مولانا طوطی قرشیزی را لفظ «خروس» یافت، غرض كه در يك تاریخ وفات کردند.

۷. مولانا كاتبی. از بی نظیران زمان خود بود، و بهر نوع شعر كه میل كرد او را معانی غریبه روی نمود تشخیص در قصاید، ناسخ اختراعات كرد و بسیار خوب واقع شد، و مثنویات نیز دارد، مثل تجنیسات، ذوالبحرین، ذوالفیتین، حسن و عشق، ناظر و منظور (۱) و بهرام و گل اندام. اما عراصات و قصایدش خویتر افتاد. در آخر عمرش جواب خمسه بنیاد کرده و آنجا دعویها ظاهر مباحثه ظاهر، از این سبب انعام نیافته، [این فقیر را به خاطر میرسد كه مولانا كاتبی را چندان ساقط شعر بوده است كه اگر مثل سلطان صاحب قران ما پادشاه سخندانی او را مرئی میبود و عمرش اندك

(۱) ناصر و منصور (سجده الف)

وفا می نمود دل بسیار مردم را از شعر گفتن سرد میکرد اما از ضعف طالع بدین دولت مشرف نگردید، بهر تقدیر انصاف آن است که از عصر او تا امروز در همه اسلوب شعر کسی باو غالب محض نیست]. ابیات خوب او بسیارست اما در غزلیات او این مطلع بغایت نیکو افتاده: مطلع

ز چشم و دل بدن خا کیم در آتش و آبست

بچشم بین و بدل رحم کن که کار (۱) خرابست.

و در قصاید این مطلع او خوب واقع شده: قصیده

ای راست رو قضا بکمان تو چون خدنگ

بر تر کش تو چرخ مرصع دم پلنگ.

این بیت از آن قصیده از تعریف مستغنی است:

مرعایان جوهر دریای تیغ تو هر یک بر وز معرکه صیاد صد نهنگ.

در استرآباد بمرض طائر . سنه ۸۳۹ در گذشت و در محل رفتن این

قطعه را گفت: قطعه

ز آتش قهر و با گردید ناگهان خراب

استرآبادی که خاکش بود خوشبو تر ز مشک.

اندر آن از پیر و برنا هیچکس نا قی نماید

آتش اندر پیشه چون افتد به تر ماند نه خشک.

مزارش در استرآباد در گورستان نه کوران است.

۸ - مولانا شرف خیابانی (۲) . مرد درویش و نامرادست و همیشه بر سر

تاح نمدهاده قورچوق<sup>(۳)</sup> می پیچید و مردم نیز آمیزشش کمتر می بود، و بیشتر

اوقات بتتبع خمسه مشغولی می نمود. واقعاً سمت بحال خود بد ننوشته است. در

خمسه اش در فصیلت عفو این بیت نیک واقع شده است: بیت

(۱) حال نسخه (۲) نسخه الف و ب: خیابانی ندارد (۳) قورچوق بعد درازی است که درویشان بدور کلاه پیچند (حلاصه عاسی).

بنزد کسی کو بدانش مهست      ز مجرم کشی جرم بخشى بهست.

این مطلع هم از اوست : بیت

خواهم که چوب تیر شوم تا تو گاه گاه

بر حال من بگوشه چشمی کنی نگاه .

و در جواب آن بیت حضرت شیخ . بیت

حاصل دریا نه همه در بود      يك هنر از آدمی پُر بود.

هم نيك گفته : بیت

بی هنری مایه صد غم بود      صد هنر از آدمی کم بود .

۹. خواجه عصمت (۱) . از بزرگان ماوراءالنهرست و علم ظاهر را تکمیل

کرده از غایت شوخ طبعی خود را بشعر منسوب ساخت و دیوانش شهرت گرفت

و بنام خلیل سلطان قصاید خوب دارد ، این مطلع از اوست : مطلع

دل کبابی است کز و شور برانگیخته اند

وز نمکدان خلیش نمکی ریخته اند .

و در تعریف دیوان اشعار خلیل سلطان قصیده ای دارد و مطلعش این است : مطلع

این بحر پُر گهر که جهانی است در برش

عواص عقل کل نبرد پی بگوهرش .

قبرش در بخارا در حجره اوست

۱۰. مولانا خیالی . از بخارا است و شاگرد خواجه عصمت است ، بسیار

خوش خلق است و خوش طور ، این مطلع از اوست : مطلع

ای تیر غمت را دل عشاق نشابه      خلقی تو مشغول و تو عایب ز میانه .

بیت دوم نیز خوب واقع شده . بیت

که معتکف دیرم و که ساکن مسجد      یعنی که ترا می طلسم خانه بخانه .

قبرش در بخارا است .

۱۱ - مولانا بساطی، از سمرقند بوده و در طبع شوخی تمام داشته اما

بغایت عامی بوده است . این مطلع از اوست : « مطلع »

دل شیشه و چشمان تو هر گوشه برنش

مستند مبادا که بناگه شکنندش .

قبرش در سمرقند است .

۱۲ - مولانا یحیی سبک - از فضلی ملک خراسان است و در سیار علوم

و فنون ماهر بوده ، و در فن عروض و صنایع مردم همه او را مسلم میداشتند و هر کس

خواهد قوت طبع او را معلوم کند « شبستان خیال » نام کتابش را ملاحظه نماید .

او تفاحی تخلص میکرد و آخر فتاحی تخلص کرد و خماری و اسراری نیز تخلص

کرده ، و بتخلص فتاحی این مطلع از اوست : مطلع

ای که دور لاله ساعر خالی از می میکنی

رفت عمر این داغ حسرت را دوا کی میکنی ؟

و بتخلص اسراری در تشیع آن غزل **خواجه حافظ** که : مطلع

ای فروغ حسن ماه از روی رخشان شما

آب روی خوبی از چاه زبندان شما

این بیت از اوست که : بیت

اره برگ کنب ای رنگیان زان تیر شد

تا بُرد بیخ نهال عقل و ایمان شما (۱) .

[ از رسائل منظومه مولانا یحیی یکی تعبیر خواب است و از مؤلفات نشر ]

شبستان خیال و حسن و دل است ]

مولانا مرد درویش و قانع بود و جهت آنکه گوشه اختیار کرده بود لطائف

(۱) کس بفتحین ریسمانی است که آن را از پوست کتان سارند و معنی برگ و تنم

ننگ (برهان)

بودند که این فقیر تحریر ترجمه آنرا ترك ادب دانسته مختصر ادا کرد. مولانا در فن شعر ماهر بوده و در علم ادوار و موسیقی کامل و نادر و در عملهای خود اشتهار خود میانخانه ساخته است تا دلالت بر فضل او کند و از آن جمله عمل چهارگاه است که در میان مردم شهرت دارد و گویند جوگی میرزا در مجلس خود غیر از آن نسیکداشت که قوالان چیز دیگر گویند، و مطلع آن عزل که در عمل چهارگاه دارد این است: مطلع

همچو صبح از مهر رویت میزدم دمهای سرد

تا رسم روزی بگویت دل بسی شبگیر کرد.

و قصیده مصنوع سلمان را جواب گفته و آنجا استعداد بسیار فهم میشود.

و در جواب قصیده دیگر خواجه سلمان این مطلع ازوست: مطلع

ز قامت تو به عالم قیامتی برخاست قیامتت قدرت گر بود قیامت راست.

و در غزلیات او این مطلع هم مشهور است: مطلع

توئی کان نمک ما شور بختان خدا این داد ما را و ترا آن.

مخلص سخن آنست که مولانا از مردم رذل طمع میکرده و قوت طامعه او بر عکس طالعی بوده و از آنجهت در نظر عزیزان خوار مینموده. مزارش در نواحی بلخ است (۱).

۴۰ - مولانا سیمی. مولانا از ولایت شاور بود و فضل بسیار داشت و در

شعر و معما و انشاء اهل این فنون که در عصر او بودند او را مسلم میداشتند و مشهورست که در یکروز دو هزار بیت بدعوی گفته و نوشته و جهت سبج مهر خود این بیت را گفته و فرموده تا حكاك نقش کرده: بیت

یکروز بمدح شاه پاکیزه سرشت

سیمی دو هزار بیت گفت و نوشت (۲) (۳).

(۱) دولتشاه او را معروف بشریفی نوشته و دیگر ابیات تتخلص شریفی از او نقل کرده.

(۲) حکایت بیست من خرمانا استخوان بیکدهمه خوردن هم از او مشهور است و در قدردان شاه مسطور.

(۳) در نسخه ترکی الف این بیت را باو بست داده است بیت

مگس مرده بود قلیه روی آشم شپش رنده بود کجند روی نام.

اما غیر این بیت شعرا و در میان مردم کم است. باسم نجم این معما از اوست : معما  
نمی گنجد ز شادی غنچه در پوست چوسیمی نسبتش با آن دهان کرد. (۱)

۴۱ - مولانا علی آسی (۲) - از شهدست و در مقابله خمسه چند مثنوی  
گفته است چون بمقابله نمیتوان آورد گویا از آن سبب شهرت نگرفته است، و در  
يك كتاش که موسوم بنخیال و وصال است يك بیت دارد که هم در باب شعر خودش  
خدا بزبان او انداخته است : بیت

شعری که بود ز نکته ساده ماند همه عمر يك سواده

۴۲ - مولانا علی شهاب - از ولایت تهر شیز بود و ملازمت سلطان محمد  
بایسنفر میکرده و شعر را پیخته و روان میگفته است، و شعر آن زمان از او بد میبردند، (۳)  
و مولانا سرتی پسر اوست و بمحلش ذکر کرده خواهد شد. این مطلع از اوست : مطلع  
چو پرده ار رخ چون آفتاب برداری

بجان و دل کندت مشتری خریداری.

۴۳ - مولانا محمد علی شغانی (۴) - وزیر راده بود، جهت آنکه طبعش خوب  
واقع شده بود بشعر میل بسیار داشت و مشغولی تمام میکرد و این بیت از اوست : بیت  
چنان عریق میم ساقیا که ار گل من اگر گلی بدر آید شراب از او بچکد

۴۴ - مولانا طالعی - مداح سلطان محمد بایسنفر میرزا بود طبعش جاب  
غرابت میل تمام داشت و در مدح امام رضا علیه السلام قصیده گفته که مطلعش  
این است : مطلع

خشت خورشید زر اندودی که بر اوج سماست

بهر فرش روضه سلطان علی موسی رضاست.

(۱) غنچه هر گاه در پوست نگنجد نج نماید و از دهان میم خواسته

(۲) آتشی : ( نسخه ب )

(۳) و شعراء زمان را بد میگفته است ( اصل ترکی نسخه الف )

(۴) محمد شغانی : ( نسخه ب )

۴۵ - مولانا طوسی - مثل گوی (۱) و شعرش عام فریب بود، سال عمرش

صد رسید، و این مطلعش مشهورست: مطلع

زهی نوش لب لعنت حیات جاودان من

بدندان میگری لب را چه میبخواهی زجان من

این مطلع هم از اوست: مطلع

بمن باشیدای خوبان خدا را خدا را دارم و باقی شما را (۲)

۴۶ - مولانا سودائی (۳) از باورد (۴) بود اول خاوری تخلص میکرد،

از عالم غیب جذبه باو رسیده از میان مردم بیرون رفته در لوه و بیابان مگردید چون بحال خود آمده در میان (مردم) آمد سودائی تخلص کرد، و تمام با سفر میرزا

قصاید او بسیارست. عزل را نوعی میگفت. این مطلع از اوست: مطلع

عنبرت خال و رخت ورد و خطت ریحان است

دهنت غنچه و دندان در و لب مرجان است.

عمرش از نود گذشته بود (در سنه ۸۵۳ وفات کرد) و قبر او در باورد

نقریه سگان است. دو بسر عریب یادگار گذاشت (۵)

۴۷ - مولانا زاهدی - معاصر بابا سودائی بود، شیخ «دریای ابرار» امیر

خسرو کرده و جواب تهنیتات کاتبی هم گفته، در مناجات این بیت خوب اقتضا است: بیت

زهره را جنگ نارمان که داد امان در سگ نار تبه دد

۴۸ - مولانا امیری (۵) ترک بود نظم ترکی او هم نیک واقع شده ولی

شهرت نگرفته در فارسی جواب خواجه کمال این مطلع از اوست: مطلع

(۱) غزل گو: (سخه ترکی ح)

(۲) در عراق از دیا رفته است. (دو نسخه ترکی)

(۳) بابا سودائی: (سخه ب)

(۴) ایورد. (سخه ترکی الف)

(۵) مولانا امیری. (سخه الف)



روز قسمت هر کسی از عیش بخش خود ستاند

غیر زاهد کوریاختها کشید و خشک ماند. (۱)

قبرش جانب بدخشان در ارهنگ و سر است.

۴۹ - مولانا بدخشی - مرد فاضل بوده است، و در زمان میرزا الغ یک

شعراى سهرقند او را به خوشگوئی مسلم میداشته اند و میرزا نیز با و التفات تمام داشته،

این مطلع ازوست . مطلع

ای زلف شب مثال ترا در بر آفتاب از شب که دید سایه که افتد بر آفتاب

۴۰ - مولانا محمد طالب جاجرمی - در شیراز شو و سما یافته، و مزار او

در پایان پای خواجه حافظ است، و این رباعی او در سنگ مزارش کنده بود که

فقیر یاد گرفتم : رباعی

در کوچه عاشقی نه بیمان درست میگفت بمن اهل دلی روز نخست:

طالب مطلب کسی که آن غیرتوجست تو طالب او باش که او طالب تست.

۴۱ - مولانا برندق - بدام شیوه و هزال بوده، و در ملازمت سلطان

با؛ و این میرزا عمر شیخ بوده، و شعراى آن زمان از زبان او ترسیده او را بلفظ

استادی خطاب میکردند. این مطلع از اوست : مطلع

لب شیرین تو با تنک شکر میماند در دندان تو با عقد کهر میماند.

۴۲ - مولانا جنونی - از شهر هرات بوده شعراى حیوست اما در نظم

طبعش جانب هجو و هرل مایل بود، و در میان او و حافظ شریقی نزاع واقع شد

و او منازع را هجو کرد و مردم را بسار خوش آمد چنانکه همه یاد گرفتند، و شعر

خوب او از این سب بر طرف آمد که او بهجو گفتن شهرت کرد این مطلع از

اوست . مطلع

ای اهل جنون را نکمند تو زبونی ز آروى در آن حلقه زبوست جنوبی

(۱) از اشعار ترکی این بیت نام اوست :

یما کدین تو بوب اریغردین بوموب کوز

بی یما کدین به او یغردین سالیب سور

۴۴ - مولانا محمود عارفی (۱) - بغایت شاعر خوشگوی بود ، و اهل زمان او را سلمان ثانی می گفتند . يك سبب حسن کلام بود و يك سبب ضعف چشم که چشم خواجه سلمان نیز دردمند بوده است ، و قصیده که خواجه سلمان جهت درد چشم خود فرموده جواب گفت و مطلعش این است : مطلع  
 دردا که درد کرد سواد نظر خراب و ایام کرد چشمه چشم مرا پر آب (۲)  
 مولانا داعی هم آن قصیده را بدرد چشم خود جواب کرده و این بیت او خوب واقع شده است : بیت

به يلك سرخ دیده من داروی سفید باشد بعینه نمك سوده بر کباب .

امام مولانا عارفی (در) مناظره کوی و چوکان مثنوی هم گفته و همه ابیاتش رنگین افتاده ، و این دوبیت در تعریف اسب از آنجاست : مثنوی

چون گوی سپهر کرد پستی میدان میدان چو گوی جستی .  
 هرگاه که در عرق شدی غرق باران بودی و در میان برق .  
 [این بیت اوسیار خوبست . بیت

هرگاه که در نبرد رفتی صد داد صباگرد رفتی .]

دیوان غزل دارد و این مطلع از اوست : نظم

عهد کردم که نیایم بدر از میخانه تا آن دم که مرا پیر نشود پیمان  
 قبرش در شهر هری است . (۳)

(۱) مولانا عارفی ، (نسخه الف و ب)

(۲) دردا که درد کرد سواد نظر خراب و ایام کرد چشمه چشم مرا پر آب (نسخه ترکی)

(۳) در نسخه ترکی (ب) بعد از ترجمه مولانا عارفی این سه ترجمه اضافه دیده میشود :

مولانا مشتری - اراهل استرآباد و از مشاهیر زمان خود بوده و این بیت از اوست . بیت  
 ساقی میم اگر بدهد در هوای گل دست من است و دامن ساقی و پای گل

مولانا علی دُرُود - از اهل استرآباد ، و این مطلع او مشهور و خوب واقع شده : مطلع  
 گذشت عمر و نی ارم از شراب گذشتن که مست خواهم از این عالم خراب گذشتن

مولانا محیی - ملازم بایسنقر میرا بوده و این مطلع از اوست . مطلع

بارخت دم زسیم نتوان زد بوسه آجا زسیم نتوان زد

۴۴ - مولانا سلیمانی - در خدمت بابر میرزا می بود و ندیبه را روان میگفت . و در جواب این مطلع خواجه حافظ که : مطلع

یاد باد آنکه سرکوی توام منزل بود دیده راروشنی از خاک درت حاصل بود .

این مطلع از اوست : مطلع

حل هر نکته که بر پر حرده مشکل بود آزمودیم بیک جرعه می حاصل بود .

بیت دوم این است : بیت

گفتم از مدرسه پرسم سبب حرمت می

در هر کس که زدم پدخود و لایمقل بود .

و مشهور چنان است که این دوبیت از مهری است که زن حکیم طیب بود . این فقیر از مردم بیک شنیده که از سلیمانی است والله اعلم [ حضرت میر چنین نوشته اند اما نده تحقیق کردم که از مهریست و بجهة صحت قول او به حکم آصف صفاتی ولی النعمی عرل را تمام در تحریر آورد : عرل

دوش تا صبحدم از گریه و از ناله من

لاله سوخته خون در دل و پا در گل بود .

خواستم سوز دل خویش بگویم با شمع

بود او را زبان آنچه مرا در دل بود .

آنچه از نامل و هاروت روایت کردید

سحر چشم تو بدیدم همه را شامل بود .

دولتی بود تماشاى رخت مهری را

حیف و صدحیف که (آن) دولت مستعجل بود [

۴۵ . مولانا ندیمی (قدیمی) - بنقارچی گری شهرت داشت ، اما طبعش

در نظامها ملایم بود . این مطامع ار اوست مطلع

بی مجالش دیده روشن چکار آید مرا روشنی در دیده از دیدار بار آید مرا

۴۴ - مولانا محمود عارفی (۱) - بغایت شاعر خوشگوی بود ، و اهل زمان

یا سلمان تانی می گفتند . يك سبب حسن کلام بود و يك سبب ضعف چشم چشم خواجه سلمان نیز دردمند بوده است ، و قصیده که خواجه سلمان جهت چشم خود فرموده جواب گفت و مطلعش این است : مطلع

دا که درد کرد سواد نظر خراب و ایام کرد چشمه چشم مرا پر آب (۲)  
مولانا داعی هم آن قصیده را بدرد چشم خود جواب کرده و این بیت او خوب  
مع شده است : بیت

به يلك سرخ دیده من داروی سفید باشد بعینه نمك سوده بر کباب .

اما مولانا عارفی (در) مناظره کوی و چوکان مثنوی هم گفته و همه ابیانش

کین افتاده ، و این دوبیت در تعریف اسب از آجاست : مثنوی

چون کوی سپهر کرد پستی میدان میدان چو کوی جستی .  
هرگاه که در عرق شدی غرق باران بودی و در میان برق .

[این بیت اوسیار خوبست . بیت

هرگاه که در سرد رفتی صد دصانگرد رفتی .]

دیوان غزل دارد و این مطلع از اوست : نظم

عهد کردم که بیایم بدر از میخانه تا آن دم که مرا پر نشود پیمانان .

برش در شهر هری است . (۳)

(۱) مولانا عارفی : (نسخه الف و ب)

(۲) دردا که درد کرد سواد بصر خراب و ایام کرد چشمه چشم مرا سرآب (نسخه ترکی)

(۳) در نسخه ترکی (ب) بعد از ترجمه مولانا عارفی این سه ترجمه اضافه دیده میشود :

مولانا مشتری - از اهل استرآباد و از مشاهیر زمان خود بوده و این بیت از اوست . بیت  
ساقی مبینم اگر بدهد در هوای گل دست من است و دامن ساقی و پای گل

مولانا عالی دُر دُر - از اهل استرآباد ، و این مطلع او مشهور و خوب واقع شده : مطلع  
گذشت عمر و نیارم از شراب گذشتن که مست حواهم از این عالم خراب گذشتن

مولانا محیی - ملازم بایسفر میرزا بوده ، و این مطلع از اوست : مطلع

بارخت دم زسیم نتوان زد بوسه آجا زبیم نتوان زد

۳۴ - مولانا سلیمانی - در خدمت بابر میرزا می بود و ندیبه را روان میگفت . و در جواب این مطلع **خواجه حافظ** که : مطلع

یاد باد آنکه سرکوی توام منزل بود      دیده را روشنی از خالک درت حاصل بود .

این مطلع از اوست : مطلع

حل هر نکته که بر پر حرد مشکل بود      آزمودیم بیک جرعه می حاصل بود .

بیت دوم این است : بیت

گفتم از مدرسه پرسم سبب حرمت می

در هر کس که زدم بپنخود ولا یعقل بود .

و مشهور چنان است که این دوبیت از **مهری** است که زن **حکیم طیب** بود . این فقیر از مردم بیک شنیده که از سلیمانی است **والله اعلم** [ حضرت میر چنین نوشته اند اما بنده تحقیق کردم که از مهریست و بجهة صحت قول او به حکم آصف صفاتی **ولی النعمی غزل** را تمام در تحریر آورد : غزل

دوش تا صبحدم از گریه و از ناله من

لاله سوخته خون در دل و با در گیل بود .

خواستم سوز دل خویش نگویم با شمع

بود او را زبان آنچه مرا در دل بود .

آنچه از بابل و هاروت روایت کردند

سحر چشم تو ندیدم همه را شامل بود .

دولتی بود تماشای رخت **مهری** را

حیف و صدحیف که (آن) دولت مستعجل بود .

۳۵ - مولانا ندیمی (قدیمی) - بنقارچی گری شهرت داشت ، اما طبعش

در نظمها ملایم بود . اس مطلع از اوست      مطلع

بی مجالش دیده روشن چکار آید مرا      روشنی در دیده از دیدار یار آید مرا

علیشیر گوید : بیت دوم بهتر واقع شده است :

ز آن ساعت که ناگه در رهی پیش آیدم      مدتی باید که تادل برقرار آید مرا .  
ده را از خون دل می پرورم زان سالها      کر و ای دندش روزی بکار آید مرا .

۴۶ - مولانا مسیحی - از ولایت فوشنج بود . مردی با کوزه روزگار و مسلمان

ت بود ، گویند زیارت مکه مشرف شده بود ، طبع او شوخ بود و اشعار نیک دارد .  
مطلع از اوست . بیت

را بجفا کشته پشیمان شده باشی      خون دل ما ریخته حیران شده باشی .

گویند مولانا در آن سفر در بادیه سایه مغیلان در عین ماندگی نشسته خار  
پای بیرون میکرده است که یکی از شوخ طبعان قافله در بدیهه بمولانا خوانده  
ت : شعر

از ریج ره دور و سر خار مغیلان      از آمدن مکه پشیمان شده باشی  
۴۷ - حاجی ابوالحسن - ترک است اما بقدر (خود) طالب علمی کرده .

ن مطلع ترکی از اوست : مطلع ترکی

گیلیپ تورا دل کل و بیر هفتة توروب نارادور

دواوت کونکول کاتوشوب جانی کوبدروب نارادور .

باسم بایزید ابن معما از اوست : معما

ر که بیند سرو من بالای زیبای ترا      بر کنار دیده روشن کنند جای ترا . (۱)

۴۸ - مولانا قطبی - ملارم سلطان مسعود میرزا بود ، طبع نازک داشت

در شعر ترکی و فارسی چالاک بود . این مطلع ترکی او مشهور است

شچه کیم نسبت قیلور اوزیکا دلدار اغزی

ای صبا سلی تولا قان انلا زبهار اغزی .

۴۹ - مولانا نعیمی - بمولانا قطبی قرابت داشت . طبعش بد بود ، بنظم

رکی طبع او ملایم بود ، و در آستانه سلطان صاحبقران میبود . چون تابلت داشت

(۱) - بالای ری که ای باشد بایزی میشود بر کنار دیده او را تمام می کند

و صدق و اخلاص ملازمت کرد التفات بسیار یافت و عاقبت بمنصب عالی صدارت  
سرفراز گردید . این مطلع ترکی از اوست : ترکی  
تا عدم دین بولدی بیدامو بچه کیم حسن و جمال  
سین پری وش دیک پارا نامای دور شر دین ذوالجلال .

هم در فراقیهای آنحضرت زخم حورده از عالم رفت (۱)

۴۰ - مولانا زین - منسوب بصنعت کیسه دوزی بود ، یکی از شوخ طبعان  
رمان خود بوده . این مقطع از اوست : مقطع  
بازین که منتعت کنند از مردم باجنس بیگانه چنانی که غم خویش نداری .

۴۱ - مولانا محمد جامی - برادر حضرت محدومی نورا (۲) بود . و علوم  
طاهر را تکمیل کرده بود . احلاق و صفات درویشانه و سلوک درویشی می خویشانه  
داشت ، و در ادوار و موسیقی ماهر و سایر فصایل آراسته و کامل بود ، و برادری  
آنحضرت را لایق و طریق او بطریق برادر موافق بود . این رباعی از اوست ، رباعی  
این باده که من بی تو بلب می آرم بی از پی شادی و طرب می آرم .  
زلف سیه تو روز من کرده سیاه روز سیه خویش شب می آرم .

قرا و در منزل آنحضرت بر صغه قطب السالکین مولانا عبدالدین کاشغری  
در پایان پای واقع شده .

۴۲ - امیر شاهی - ار سرداران سبزو ار بوده ، و ملازمت بایسفر میرزا  
می کرد ، امیر آق ملک نام داشت . مرد فراعیت دوست بود و خوش باش . شعر او را  
در چاشنی و سلاست و لطافت احتیاج تعریف نیست . عزل گفته و کم گفته اما

(۱) در فراق آنحضرت از عالم روت (نسخه های ترکی)

(۲) نورا : مقصود نورالدین عبدالرحمن جامی است

مولانا جامی مرثیه در وفات مولانا محمد گفته و دوبیت از آن نوشته میشود

من بوم از جهان و گرامی برادری در سلك اهل فضل گرامیایه گرمی  
زائن برادری که در اطوار علم و وصل چون او براد ماسر اینم دیگری

پیش همه مردم مستحسن و پسندیده است. اگر چه فقیر او را ندیدم اما در میان او و فقیر اعلام و ارسال واقع شد. و در محلی که پادشاه زمان پدر فقیر را برسم حکومت بسزوار فرستاده بود امیرشاهی را حاکم استرآباد طلبیده برده بود، او را آنجا قضا رسید و نعش او را بسزوار آوردند، و پدر فقیر همه مردم را باستقبال فرستاده او را بمنزل آحرت دفن کردند. <sup>(۱)</sup> و در استرآباد دو مطلع گفته و توفیق اتمام نیافته و در آن حین که اراءالم میرفته وصیت کرده که آن دو مطلع را خواجه او خدمتوفی تمام کند، یکی این است: مطلع

خرابیم از دل بیرحم که که یادکن ما را

سک کوی نوئم آخر بسنگی شاد کن ما را.

مطلع دیگر این است: مطلع

توشهریار جهان ما غریب شهر نوئم      وطن گذاشته بی خان و مان رهبر توئم.  
خواجه آن دو مطلع را تمام کرده بدیوانش نوشته شد و شمرای شهر را تکلیف شد که (مرثیه سازد) و این بیت از ابیات آن مرثیه است: مرثیه  
گو شو زیرو زبر از آه و اشکم بسزوار

زانکه شهر شاهی شاهی نمیآید بکار.

(۱) دردخه آباواجداد دفن کردند (نسخه ترکی ح)



## مجلس دوم

ذکر لطایف جمعی کرده است که بعضی را در صفر سن بملازمت رسیده، و بصحبت بعضی در ایام جوانی مشرف گشته، و در تاریخ سنه تسعین و ثمانمائیه (۱) که ابتدا این نسخه تدبیر کرده آن عزیزان رخت بیستی از دامگاه فنا بآرامگاه بقا کشیده بودند. از آنجمله:

۴۳ - مولانا شرف الدین علی یزدی - و چنین نوشته است که صاحب کمالی مولانا پیش اهل عالم مسلم است. و در ویرانی شاهرخ میرزا والد فقیر با جماعت کثیر از فتنه روزگار و حوادث گریخته جانب عراق میرفتند، بتفت که مولد مولانا است رسیدند اتفاقاً منزل نزدیک خانقاه مولانا واقع شده. چنانکه لعب داب اطفال است جمع کودکان جهة بازی بدان خانقاه رفتند و فقیر هم بدیشان همراه بودم، تخمیناً شش ساله بودم، مولانا در يك رحبه نشسته بود و جهة آنکه کیفیت حال جماعت که فرود آمده اند معلوم کند یکی را از اطفال طلبید، فقیر متوجه ملازمت شدم و هر چیز سؤال کرد جواب معقول اتفاق افتاد، نسیم نموده نحسین فرمود، دیگر پرسید که بمکتب رفته‌ای؟ گفتم بلی رفته‌ام. گفت نکجا رسیده‌ای؟ گفتم بسوره تبارک رسیده‌ام. از برای فقیر فاتحه خواند چون فارغ شد والد فقیر با کلاشیران آنجا بخدمت مولانا آمده بیمار مندی بحای آورد. آنچه از مصنفات او مشهور است شرح قصیده برده و شرح اسماء الله و تاریخ ظفر نامه است، و فر معمارا او تدوین کرد آنچه حلل و مناظره منتخب (۲) مصنف او است، و مولانا در باب همت و کرم از تعریف مستعنی بوده است. برای تبرک يك مطلع او نوشته شد: مطلع صوفی مباش منکر رندان می پرست کاندر پیاله پرتوی از عکس دوست هست

[و این چند بیت در این غزل بیکو واقع شده:

در آرزوی آنکه بگیرد دست دوست  
سیار سرفدا شد و کس را نداد دست  
آن دست و جرعه می از اسباب دیوی  
آن هم بیفکند رکف آن دم که گشت دست

(۱) در اینجا سال تالیف کتاب را ۸۹۰ ذکر میکند در صورتیکه تاریخ تالیف ۸۹۶ است

(۲) مناظر و منتخب (سخه ترکی ح)

شیخ است و صد هزار تعلق زیك و بد  
این طرفه تر که مردم کونه نظر کنند  
قر او در خانقاه مذکورست .

۴۴ - خواجه اوحد مستوفی - بلقب کدود (۱) شهرت داشت . یگانگه عصر  
خود بود ، و بیشتر علوم و فنون را میداست ، بتخصیص علوم غریبه را ، اما در فلکیات  
مشهور عالم بود . این فقیر بصحبت آن بزرگوار میرسد و التفات بسیار داشت . در شعر  
دیوان ترتیب کرد و قصاید خوب دارد . این مطلع ازوست . قصیده

ای زیستان جمالت چشم جا را ریب و زین  
گشته بر برگس هوا داری چشمت فرس عین .

این شعر را بنام صاحبقران مذیل ساخته است : بیت

شاد باش ای دل که بر ما سایه رحمت فکند

آفتاب آسمان سلطنت سلطان حسن .

خواجه ساکن سبزوار بود ، قرش هم آبیاست .

۴۵ - مولانا قاضی عبدالوهاب مشهدی - مرد دانشمند و در فنون بود ،

و قاصی شهر مشهد مقدس بود ، و در فن انشاء نظر بداشت ، و در کتابه *فیه عماد*  
آیت « ارم ذات العماد التي لم یخلق مثلها فی البلاد » او نوشته است و ظرفا و شعراء  
مشهد شاگرد قاضی بودند . از آن ظرفا یکی در صنعت مقلوب مستوی الفاط « مرادی  
دارم » را یافته بقاصی عرض کرده او باندک تأمل « برآید یارب » را جواب داده

و این جواب زیاده از تعریف است باسم سیف این معما ازوست : معما  
جان از لب لعل تو و دل از سر زلف  
جو ننده آب حصر و عمر درازند (۲)

قبرش در مشهدست .

۴۶ - خواجه فضل الله ابولیشی - اراک رسه - قند و اراد اولاد ابواللیت فقیه بود

(۱) کدود (سجده بدل) (۲)

(۲) از لب لعل ل را گرفته که بحساب حمل نسبی ، شود و دل از سر زلف بهی هلب او که فلر شود

و سر او « د » است

در فقه او را ابوحنیفه ثانی می‌گفتند و در عربیت قرینه ابن حاجب می‌گرفتند و شاگرد  
امیر سید شریف بود، و سید بخط خود اجازت نامه درس علوم از برای  
اونوشته فقیر دو سال پیش اوسبق خواندم و چندان التفات داشت که فرزند میگفت  
و با وجود آنکه اعلم علمای سمرقند بود شعر و معما نیز میل مینمود. این مطلع  
از اوست: مطلع

قد چون سرو تو جاست مرا بلکه روان

سویم ای سرو روان شو که فداسازم جان.

این معما باسم حاکم ازوست: معما

چون بهشت آمد بفتح از روی باغ بلبلش گر کم شود یابد شکست.

خواجه در سمرقند برحمت حق رفت و درگنبد خانقاهش دفن کردند.

۴۷ - مولانا علاء شاهی - دانشمند بود و بخوش طبعی مردم او را مسلم

میداشتند اهل سمرقند در فن معما او را قرینه مولانا شرف الدین میداشتند و در

محللی که فقیر سمرقند رفتم پای او شکسته صاحب فرانس بود، بیادت او رفتم و این

معما را باسم علاء پیش نظر او داشتم. معما

دور باد از تو درد و رحمت پا دشمنت را بلا صیب و عنا

بعد از آنکه فقیر از پیش او بخانه آمدم او حالات مرا معلوم کرده این معما را که

اسم فقیر از او حاصل میشود بدست یکی از شاگردان خود بوثاق فقیر فرستاد:

معما باسم علیشیر:

چشم تو مرا دید و منس سیر ندیدم چون سیر نه بینم ز تو این است امیدم (۲)

در همان صعب از عالم رفت قبرش در سمرقندست.

۴۸ - مولانا محمد تبادگانی - از خلفای شیخ زین الدین بود و مقتدای

رمان خود بود، و فصل و کمال از آنچه کسی شرح کند زیاده داشت. قصیده برده

را محسن کرده و بهمازل السائرین مقرب حضرت ناری خواجه عبدالله انصاری

(۱) چشم یعنی عین، مرا یعنی «لی» و سیر بهشاهت «شیر» میشود

شرح نوشته است . هر گاه که سماع در آمدی با وجود آنکه حرکاتش موافق اصول  
 نبود در مردم تأثیر کرده رقت میکردند . این مطلع ازوست : مطلع

آنانکه بجز قامت سروت نگرانند      گرد است بگوئی همه کوه نظرانند (۱)

در شهر هرات از عالم رفت و قبرش در خیابانست . و در آنجا حائقه‌ای ساخته  
 مولانا حمیدالدین پسرش و سایر صوفیه در آن عبادت می کنند .

۴۹ . شیخ صدرالدین رواسی . هم از خلفای شیخ زین الدین است ،

شیخ بسیار زیبا جمال و ارجمند و در ادای معارف و حقایق دلپسند بود و فقیر بمجلس  
 شریف اورسیدم (۲) . گاهی بنظم بیزاشتغال می نمود ، این مطلع ازوست : مطلع

وهی از عارضت چشم مرا نور      همیشه از جمالت چشم بد دور .

در شهر هرات از عالم رفت و نعش او را بولایت شغان بردند و آنجا مدفون است .

۵۰ . میر حیدر مجذوب . در بیرون درب خوش سر مزار میر فخر

ساکن بود . در جوانی علوم ظاهر را تکمیل کرده بود که جذبه او رسید چنانکه  
 عقلش زائل گردید اما گاهی بحال خود آمده با علماء بحثی میکرد که همه او را  
 مسام میداشتند بار در عین گفتگوی معقول خیالش بجنون کشیده دعوی سلطنت  
 میکرد ، پربشان میگفت و گاهی شعر میگفت و در نظمش ابیات عربی واقع میشد .  
 این بیت را در وقت جنون گفته است : بیت

لب و دندان آن مه ناچه ماند      چو قندی بر برج دانه دانه .

مزارش در همان موضع است

۵۱ . مولانا محمد عرب . مرد دانشمند بود و دماغش حفظ کرد و دایم

(۱) کوه نظرانند و چه کوه نظرانند ، سخته

(۲) در دستخط ترکی الف و ب این عبارت دیده میشود .

درس قصوص میگفت و پادشاه بدخشان بملازمت شیخ میرسید و مردم دیگر راهم دعوت میکرد

مردم خمر سلطنت خود میگفت تا آنکه راست یادروغ او را بدین ملزم ساختند که از خانه او اسلحه بسیار بیرون آمد، چون عزیز بود و عمر گذرانیده بود پادشاه زمان از او گذرانید اما حکم اخراج شد، و بطرف سیستان رفت و باز بر سر همان سخن آمد و در قاعده پادشاهی خود شاهنامه گفته بود، این بیت از آنجاست: بیت  
بجز شه کسی محرم راه نیست (۱)  
ز احوال شه جز شه آگاه نیست.  
در ملک سیستان فوت شد.

۵۴ - میر مهلسی، از سادات مشهور قدس بود و ناگاه جذب باورسید و در عقلش قصوی پیدا کردید چنانکه در انگشتهای خود حلقها انداخته پیوسته با خود سخن میکرد، اما در محلی که هوش داشت ابیات خوب گفته است و در همه وقت این بیت را بسیار میخواند. بیت

بلای مرگ و اندوه قیامت  
چو چنبر ساحت مارا بخل قامت.

این تحاص او در میان مردم مشهور است

خلاق گوید مهلسی دیوانه شد  
لاجرم دیوانگی از مهلسی است.

[حضرت میر در شرح حالات میر مهلسی فرموده اند که در محل هشیاری ابیات خوب گفته است ولی ابیات حوش را ننوشته بودند. در جواب آن عرل میر خسرو که: مطلع

شراب خورده و ناشسته روی و خواب زده

هزار طعنه حویلی بر آفتاب زده.

این چند بیت از وست و شهرت دارد: نظم

ز سوز یافتد چتری بر آفتاب زده.

خطت که در چمن حس بیچ و تاب زده

نگار من بدو رحساره گلاب زده.

عرق دمیده رویش رخواب حوش بر حاست

سری نرابوی عاشق بهاده خواب زده.

چه دواتی است که محبوب دلموار نثار

این عرل او بسیار مشکل گوی واقع شده که

(۱) کسی محرم شه بحر شاه نیست (سخن ترکی)

## غزل

ای ورق رخ نر امیم یکی و لام دو  
چشم مرا بر آه نوحون جگر فرو گرفت  
در ره عشق آن دولت پای دلم زد آمله  
گفت که بوسه از لیم نسیه و نقد چون بری  
که سگ خویش حو اندم گناه گدای مغلسی  
مزارش در مشهد در اینگر خواجه خضر است.

۵۳. مولانا عبدالقهار - از خوش طبعان شهر هرات بود و دانشمندانی داشت،  
اما خیال مولانا در کیمیا گری کشیده در آن کار بسیار چیز ضایع کرد و هیچ کار ساخت،  
اما ابیات خوب دارد. در تتبع امیر خسرو این مطلع ازوست: مطلع  
رشکم آید ز آنچه بر دلها خدنگ یار کرد  
تیر او بر غیر خورد و در دل من کار کرد.  
قرش در خیابان در جوار امام فخر است. مطلع امیر خسرو این است:  
دوش شمع از زاری من گریه بسیار کرد

ظاهر آسور درونم در دل او کار کرد

۵۴. مولانا عبدالرزاق - مردی خوش محاوره بود، و مولانا عبدالقهار را  
بهای برادر. علوم ظاهر را کسب کرده عرایات او هم خوب بود، تخصص در علم  
تاریخ صاحب تألیف است (۱) این مطلع از اوست. مطلع  
بار آبرو کرد بالا ترک تیر انداز من  
قرش در امام فخرست پیش آعا...

۵۵. امیر یادگار بیگ - سیفی تخلص میکرد و از امیر زادگان اصیل  
خراسان است، و از غایت فنا و بی تکلفی که داشت بجزوی که از مستغلاتش حاصل  
میشد گوشه قناعت را گرفته طریق ملازمت گذاشت، و شعرا همیشه در مجلس او  
بودند و از ایشان هیچ چیز خود را دریغ نمیداشت. مطلع خوب دارد، او آن جمله  
این مطلع است مطلع

هست چون نو کیسه از زنده بر بالای سیم

بر تبت پیراهن بازک ز تحریک سیم

(۱) اشاره تاریخ «مطلع السعدین» است

این مطلع نیز ازوست : مطلع

سرو من سرریست شیرین راست همچون نیشکر

چون سالای قبای برگه بی دندد کمر .

مزارش در گورستان آبا و اجدادش در سرپل

۵۶ - مولانا طوطی - از ولایت قرشیز بود و در ملازمت بابر میرزا تربیت

یافت ، و جوانی خوش شکل و خوش خلق بود . و در قصیده تمنع مولانا کاتبی میگفت :

و قصیده موعظه او را که مطلعش این است : مطلع

بچشم عقل اقالیم سعه گنج زرست ولی چو در نگری ازدهای هفت سرست .

نیک جواب گفته است مطلع

جهان که حجره شش طاق و خانه دو درست

ز چار رکن بساطش فعان الحذرست

غرلش هم خوب بود . این مطلع ازوست . مطلع

گوشه میخانه ار لعل روان گنج صفاست

شکل چنگه از بهر دفع غم دهان ازدهاست

در جوانی فوت شد ، و تاریخ وفاتش در ذکر شیخ آذری گذشت .

[ مؤلف کتاب امیر علیشیر لفظ خروس جهت تاریخ وفات او پیدا کرده

قصیح زمان طوطی آن شاعری که بودش ر بکر معانی عروس

چو طوطی برفت این عجب طره بود که تا ، بخ شد فوت او را خروس ]

قرش در خیابانست .

۵۷ - مولانا ویسی - نکاتی مشهور بود اما شعر هم میگفت ، با وجود آن

بسیار ساده و گول بود چنانچه فقیر بلکه اکثر یاران تعجب کرده می گفتند که

آیا او بدین سادگی نظم چون میگوید ، عرلهاش بد بیست ، دیوان هم دارد این

مطلع ازوست که : بیت

رفتم سیر باغ و طواف بنفشه زار آمد رهر بنفشه مرا بوی رلف یار .

سفر اختیار کرد و در آن سفر بمنزل آخرت رسید

۵۸ - مولانا ساغری . از ولایت ساغر است و در سلک شعرای هرات بود بقدر جمعیتی (۱) داشت اما امساکش غالب بود و در محلی که حضرت مخدومی نورا عزیمت سفر مکه نمود ویسی و ساغری اظهار آن کردند که در ملازمت باشند اما در وقت رفتن ویسی بهانه کرد که در ارگوش ندارم و ساغری هم بهانه برانگیخت و هر دو از دولت آن سفر محروم ماندند. امیر شیخم سهیلی این قطعه را برای ایشان گفت که : قطعه

ویسی و ساغری بهرم حرم      گشته بودند هر دو شان سفری .  
لیک از آن راه هر دو واماندند      آن یک از بی خردی و این رخری .

مولانا ساغری اگر چه بد شعر بود اما این مطلع او بیک افتاده است . بیت

چشم دربار (۲) من و امربهار است یکی      ناله رار من و صوت هزار است یکی .  
این مطلع نیز از اوست و رنگین واقع شده است که . مطلع

تا شنیدم که توان لعل ترا جان گمتن      آتشی در دلم افتاد که نتوان گمتن .  
در هری فوت شد و قمرش همانا در بواحی حیا باست .

۵۹ - مولانا فصیحی رونی - دانشمند بود و بملازمت جوکی میرزا

قیام مینمود ، و کتابة عمارات جوکی میرزا همه اسات و اشعار مولانا است قصیده  
مصنوع خواجه سلمانرا تنوع کرده و در خور حال بد نگفته ، و جواب تخزن الاسرار  
شرح گفته ، و این بیت در باب نگاه داشتن رار اوست . بیت

هر نفسی کو ز کسی بشود      بی شک از او هم نفسی بشود  
قبر مولانا در شهر هرات است .

۶ - شیخ کمال تربتی - بغایت خوش طبع و ریبا بود ، و اکثر عرلهای

خواجه حافظ را محمّس می کرد ، و از جمله طرفهای متعین حرامسان بود ، فقیر  
ندیدن او بسیار آرزو داشتم و ملاقات این وع واقع شد که فقیر در زمان سلیمان

(۱) تمول داشت (نسخه بدل)

(۲) پرده چشم من و (نسخه بدل)



ابوسعید میرزا در مشهد غریب و بیمار در گوشه بقعه افتاده بودم. روزی در ایام وقفه قریان که از اطراف عالم مردم بطواف آستانه حضرت امام آمده مشرف میشدند جمعی جوانان موالی و ش بطریق سیر درین بقعه که فقیر بودم در آمدند و ابیاتی که بر دیوارها بود خواندند و در سر يك بیت بحث کردند، اما آنکه در میان بزرگتر بود آن جماعت را ملرم کرد. فقیر در ضعف حال از جواب آن جماعت سخن گفتم، ایشان او را گفتند که این جوان بیمار هم سخنی میگوید. او خود شیخ کمال بوده است که بزیارت آمده بوده. بر باین فقیر آمد و مبحث در میان انداخت، چون جواب گفتم از سخن خود برگشته مرا تحسین کرد و احوال تفحص نمود، اتفاقاً او هم فقیر را شنیده بود و هوس دیدن داشته چون اطلاع یافت خوش وقت شده بر سر باین فقیر نشست و در اثنای سخن این معمايش را که (قطب) حاصل میشود خواند. معما آنی که در هوای سر رلف یار هاست از سر گذشت اول و در آخرش هاست.

در سر این بیز سخن ها گذشت، شب چون شیخ بمنزل خود رفت تبرکات فرستاد و تا آنجا بود دایم تشریف میآورد و آشنائی این نوع واقع شد شیخ نمکه رفت و از نمکه باز آمده در تربت فوت شد و تربتش آنجا است. [ پدر مشارالیه حافظ نام داشته و طاعت میکرد، و شیخ دایم از عایت خوش طبعی قطعهای مطایبه آمیز برای او میگفته است و این قطعه از آنجا است: قطعه

تا که حافظ طیب تربت شد	کشته شد جلگی که و مه او،
موش در شرتش فتاد و مرد	مرگ موش است شرت به او.
نزد حافظ سپاهنی آمد	رخت نگشاد پیش او بنشست،
بس بحافظ نگفت ارسر درد	که سرم درد میکند پیوست،
حافظش داد شرتی علاج	شرتش حور دورحت را برست [

۶۱. درویش منصور سبزواری - در عالم تصوف شاگرد حافظ علی جامی

است که در تعریف او عقل قاصرست مردی درویش و بر هر کار و مرتاض بود،